

انگیزه‌های انعقاد معاهدات در نظام وستفالیایی بین‌المللی در پرتو اقتصاد سیاسی بین‌الملل

فرید سلطان قیس^۱
علیرضا ظاهری^{۲*}
مجتبی قاسمی^۳

DOI:10.22034/ir.2021.130966

۱۶۱

چکیده

معاهدات بین‌المللی پس از جنگ‌های سی ساله اروپا عمدتاً با رویکردهای اقتصادی و در جهت کسب منافع اقتصادی بوجود آمده‌اند. معاهدات پس از وستفالی از جمله معاهده اوترخت، معاهده مودت و تجارت فرانسه و ایالات متحده، معاهدات حد فاصل بین کنگره وین تا جنگ جهانی اوک و معاهده ورسای از جمله معاهداتی هستند که با انگیزه اقتصادی منعقد شده‌اند. پس از جنگ جهانی دوم نیز معاهدات مالی، پولی، اقتصادی و تجاری با اهداف اقتصادی موجب تأسیس سازمان‌های بین‌المللی قدرتمندی شده‌اند که تا امروز در جامعه بین‌المللی حضور دارند و مبنای انعقاد سایر معاهدات قرار گرفته‌اند. این نوشته با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با نگاه تاریخی و با در نظر گرفتن مکاتب اصلی اقتصاد سیاسی بین‌الملل، این پرسش را مطرح میکند که انگیزه انعقاد معاهدات بین‌المللی در چهارچوب اقتصاد سیاسی بین‌المللی چه بوده است؟ و در صدد اثبات این فرضیه است که انگیزه اقتصادی مبنای اصلی انعقاد معاهدات بین‌المللی در گذشته و حال را بوجود آورده است و هدف نهایی از انعقاد یک معاهده کسب منافع اقتصادی است.

واژگان کلیدی: معاهدات بین‌المللی، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، وستفالی، اقتصاد و حقوق



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره یازدهم، شماره

اول، شماره پیاپی

چهل و چهار، بهار ۱۴۰۰

۱ و ۲. گروه حقوق بین‌الملل عمومی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

* azaheri878@gmail.com

۳. مجتبی قاسمی، گروه حقوق اقتصادی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۲/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۸/۱۹

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره یازدهم، شماره پیاپی چهل و چهار، صص ۱۸۸-۱۶۱

مقدمه

با گسترش ارتباط ملت‌ها با یکدیگر و به تبع آن افزایش شمار معاهدات بین‌المللی، تاریخ‌نگاری حقوق بین‌الملل نیز جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. به علت اهمیت معاهدات بین‌المللی، بیشتر نوشته‌ها عمدتاً ناظر بر تاریخ معاهدات و جنگ‌ها می‌باشد و بعدها پیمان‌های اتحاد و پیمان‌های پیشگیری یا خاتمه دادن به جنگ مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. (Fassbender 2012: 95) اما به طور ویژه اهمیت معاهدات بین‌المللی از حدود قرن شانزدهم میلادی به وجود آمده است. معاهده وستفالی که متعاقب جنگ‌های سی ساله مذهبی در اروپا از سالهای ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸ میلادی منعقد گردید، فصل جدیدی را در تاریخ تحولات حقوق بین‌الملل و معاهدات بین‌المللی گشود. به باور برخی، نقطه آغاز حقوق بین‌الملل کنونی نوشته‌های هوگو گروسیوس، حقوقدان معروف هلندی در قرن شانزدهم میلادی و معاهده وستفالی در قرن هفدهم می‌باشد. (Aust, 2010: 3) اگرچه معاهده وستفالی یک معاهده صالح به شمار می‌رود اما شروع رویکردی است که تا امروز تداوم داشته است. به همین علت نیز، پس از معاهده وستفالی معاهدات مهم دیگری که سرنوشت جامعه بین‌المللی را تغییر داده‌اند منعقد شدند. این معاهدات موجب تغییر چهره اروپا شده و شروع همکاری دولت‌های تازه تأسیس آن زمان به حساب آمد که برخی از آنها با انگیزه‌های اقتصادی و برخی اقتصادی و سیاسی منعقد شدند. اما مهمترین معاهده بین‌المللی پس از وستفالی را می‌توان دو معاهده موسس جامعه ملل و سازمان ملل متحد به شمار آورد که منشأ بسیاری از تحولات دیگر در حوزه حقوق، روابط و اقتصاد بین‌الملل می‌باشند. پس از وستفالی، اغلب معاهدات حائز اهمیت، یا با انگیزه اصلی اقتصادی بوجود آمده‌اند یا در کنار سایر اهدافی که برای معاهده در نظر گرفته شده، هدف اقتصادی یکی از اهداف اصلی آن به شمار آمده است. پس از جنگ جهانی دوم نیز معاهدات با رویکرد پولی و مالی، اقتصادی و تجاری و با هدف تأسیس سازمان‌های بین‌المللی منعقد شدند که همگی با انگیزه‌های اقتصادی و در راستای اهداف و سیاست‌های لیبرالیستی صورت پذیرفتند تا که امروز نیز این معاهدات

1. Peace of Westphalia
2. Hugo de Groot (Grotius)

در جریان بوده و بخش عمده مراودات اقتصادی و حتی سیاسی - امنیتی جامعه بین‌المللی را اداره کرده و بر روند مناسبات مالی، پولی، اقتصادی و تجاری دولت‌ها تسلط دارند.

علاوه بر تاریخ معاهدات بین‌المللی، مفهومی تحت عنوان اقتصاد سیاسی بین‌المللی نیز وجود دارد که به مطالعات حوزه علوم سیاسی، اقتصاد و جامعه‌شناسی می‌پردازد. اقتصاد سیاسی بین‌الملل نیز از موضوعات اساسی روابط بین‌الملل می‌باشد که از جهات مختلفی حائز اهمیت است. این مفهوم نیز در طول تاریخ با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بوده است و بصورت توأمان با تحولات بین‌الملل همراهی کرده و نقش خود را در این تحولات ایفاء نموده است. اقتصاد سیاسی بین‌الملل همانگونه که از نامش پیداست، مؤلفه‌های اقتصادی و سیاسی حاکم بر روابط بین‌المللی را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. در حقیقت گفته می‌شود آنچه که سازماندهی بازارها را ممکن می‌کند، توافق‌های سیاسی است که دولت‌ها به دست می‌آورند و مناسبات حقوقی حاکم بر روابط بین دولتها نیز با تعریفی که قدرت بین‌المللی از مناسبات حقوقی دارد، تعیین شده و باعث ایجاد یا نابودی فرصت‌های اقتصادی شده و منافع دولت‌ها را کاهش یا افزایش می‌دهد. (لارسون، ۱۳۹۳: ۱۱) با توجه به اینکه پرداختن به هر سه بنیان نظری اقتصاد سیاسی بین‌الملل از قبیل، لیبرالیسم، مارکسیسم یا ساختارگرایی^۳ و رئالیسم یا واقع‌گرایی در حوصله این مقال نخواهد گنجید، در این نوشته صرفاً نظریه لیبرالیسم در کانون توجه این نوشتار در نظر گرفته شده است. از آنجایی که نیازمند تحلیل حقوقی هم خواهیم بود و با عنایت به اینکه هدف این نوشته بررسی انگیزه‌های تاریخی - اقتصادی معاهدات بین‌المللی است، ناگزیر خواهیم بود تا به تئوری‌های قدیمی اقتصاد سیاسی یعنی مرکانتلیسم^۴ نیز گریزی زده و آن را نیز مورد بحث قرار دهیم. تحولات بین‌المللی معاهدات نیز در سه دوره مورد بررسی قرار خواهد گرفت. دوره اول از معاهده وستفالی تا جنگ جهانی اول، دوره دوم فاصله بین دو جنگ جهانی و دوره سوم

۱۶۳

پژوهش‌های بین‌الملل
روابط بین‌الملل

انگیزه‌های انعقاد
معاهدات در نظام
وستفالیایی بین
المللی در پرتو
اقتصاد سیاسی
بین‌الملل

1. Liberalism
2. Marxism
3. Structuralism
4. Realism
5. Mercantilism

نیز دوران پس از جنگ جهانی تا امروز تقسیم بندی خواهد شد. در نهایت پرسش اصلی این نوشتار که بصورت توصیفی - تحلیلی تبیین می‌شود، این است که اساساً انگیزه انعقاد معاهدات بین‌المللی در چهارچوب اقتصاد سیاسی بین‌المللی چه بوده است؟ فرضیه اصلی این نوشته بر این مبنا قرار گرفته است که علت تعیین کننده انعقاد معاهدات بین‌المللی کسب منافع اقتصادی بوده است و البته این منافع در گذر زمان و مطابق با ارزش‌های مکتبی هر زمان متفاوت بوده است اما آنچه اهمیت داشته منافع اقتصادی بوده است. برای فهم اینکه انگیزه‌ها چه هستند، ما ناچاریم که تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی را شناخته و بدانیم نقش و جایگاه تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین‌المللی در انعقاد معاهدات بین‌المللی چیست؟

۱. پیشینه نظری و مبانی تحقیق

در مطالعات حقوق بین‌الملل بطور مشخص و ویژه به مباحث انگیزشی انعقاد معاهدات بین‌المللی پرداخته نشده است و تحلیل‌های تاریخی معاهدات بین‌المللی عمدتاً بر مبنای تحلیل و بررسی تحولات هنجاری قواعد و مقررات این حوزه متمرکز بوده است و کمتر نوشته‌ای را می‌توان یافت که در آن به انگیزه‌های سیاسی یا اقتصادی انعقاد معاهده بین‌المللی پرداخته شود. البته در نوشته‌های مربوط به حوزه حقوق بین‌الملل اقتصادی می‌توان به برخی از تحقیقات انجام شده اشاره کرد اما بطور مشخص در ادبیات حقوقی ایران، مطالعه بین رشته‌ای مباحث حقوق بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل تاکنون مسبوق به سابقه نبوده است. اما در منابع غیر ایرانی، مطالعاتی در این حوزه صورت گرفته است. بطور مثال در سال ۲۰۰۷، مقاله‌ای با عنوان *A Political-economy Theory of Trade Agreements* به چاپ رسیده است که در آن موافقت‌نامه‌های تجاری و انگیزه انعقاد آن‌ها بحث شده است. در این مقاله استدلال شده است که این موافقت‌نامه‌ها علاوه بر انگیزه‌های شرایط خاص تجارت خارجی، به وجود لابی‌های داخلی و انگیزه‌های اقتصادی داخلی نیز در انعقاد موافقت‌نامه‌ها قابل کتمان نیست. همچنین در این مقاله اعلام می‌کند که آزادسازی تجاری زمانی که سرمایه به صورت شناور و در گردش وجود داشته باشد و همچنین انگیزه‌های سیاسی دولت‌ها بیشتر باشد،

این روند با سرعت بیشتری انجام خواهد شد. مقاله دیگری نیز در سال ۲۰۱۳ با عنوان **Legal Opportunity in Trade Negotiations: International Law, Opportunity Structures and the Political Economy of Trade Agreements** نوشته شده است که آن نیز در حوزه تجارت بین‌الملل و موافقت‌نامه‌های تجاری است. این تحقیق با مد نظر قرار دادن قضیه اختلاف جامعه اقتصادی کشورهای آفریقای غربی (اکواس) با اتحادیه اروپا در مذاکرات تجاری دوجانبه گات، نقش و انگیزه دولت‌های فقیر به عنوان بازیگران حاشیه‌ای و فعالان فراملی را برای انعقاد معاهده و انتفاع منافع تشریح نموده است. تحقیق دیگری نیز در سال ۲۰۱۸ و با عنوان **What Do Trade Agreements Really Do?** به چاپ رسیده است که در آن انگیزه‌های حمایت‌گرایانه و انگیزه‌های حرکت به سمت آزادسازی تجاری مقایسه شده و نویسنده بطور مشخص معاهده نفتا و تریپس را ارزیابی نموده است. وی در این مقاله نشان داده است که انگیزه رویکرد حمایت‌گرایانه به تجارت یا پیوستن به اقتصاد آزاد، در شکل‌گیری موافقت‌نامه‌های تجاری موثر بوده است.

نوشته حاضر از آن رو قابل تأمل است که تاکنون هیچ رویکردی نتوانسته سیر تحول در انگیزه‌های انعقاد معاهدات بین‌المللی را از منظر اقتصاد سیاسی حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار دهد.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل

در تشریح مفهوم اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌توان گفت که، رشته‌ای مطالعاتی است که به پرسش‌هایی در حوزه اقتصاد و سیاست و در محدوده جامعه بین‌المللی، پاسخ می‌دهد. اقتصاد سیاسی بین‌المللی به تبیین چگونگی تاثیر قدرت و سیاست بر نهادهای اقتصادی و چگونگی اثرپذیری نهادهای قدرت از مولفه‌های اقتصادی در ساختارهای بین‌المللی می‌پردازد. به عبارت دیگر، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مطالعه تاثیر متقابل اقتصاد و سیاست در محدوده بین‌المللی است. اقتصاد سیاسی بین‌الملل هرچند رشته مطالعاتی جدیدی به شمار نمی‌آید اما اولین اقدامات قابل توجه در ایجاد حوزه‌های میان‌رشته‌ای اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سال ۱۹۷۰ برداشته شد. از این دهه موج گسترده‌ای از

1. International Political Economy (IPE)

تحقیقات در ارتباط با بنیان‌های نظری اقتصاد سیاسی بین‌الملل و مسائل و موضوعات آن برداشته شد. (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۹۲)

۱-۱. تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل

به طور عمده، سه مکتب پایه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل وجود دارند که سایر مکاتب تئوریک ذیل این سه مکتب تعریف می‌شود. با لحاظ موقعیت تاریخی، تئوری مرکانتیلیسم نخستین مکتب تئوریک اقتصاد سیاسی به شمار می‌رود. اقتصاد سیاسی بین‌المللی در خلال قرن شانزدهم و در دوره‌ای از حدود سالهای ۱۴۸۰ تا ۱۶۵۰ به وجود آمد. در نخستین شکل آن، اقتصاد بین‌الملل مدرن بر اساس مرکانتیلیسم یا سوداگری شکل گرفته و دکتیرینی بود که در آن قدرت و ثروت با یکدیگر در ارتباط بوده و اهداف حقوقی سیاست‌های ملی را تشکیل می‌دادند. (A.Frdeden, 2003: 69)

در پاره‌ای از نوشته‌ها، مرکانتیلیسم معادل واقع‌گرایی و ملی‌گرایی اقتصادی نیز به کار برده شده است. مطابق این مکتب، دولت مهم‌ترین کنشگر بین‌المللی بوده و فضای اقتصادی بین‌المللی میان دولت‌ها رقابتی است. همچنین رابطه مستقیمی میان تعقیب قدرت سیاسی و کسب ثروت اقتصادی وجود دارد. مطابق نظرات این مکتب، منافع اقتصادی ملی علی‌الخصوص منافع‌ای که با بقا و امنیت یک دولت ارتباط دارند باید به گونه‌ای حفظ شوند که از وابستگی به سایر دولت‌ها اجتناب گردد. (حاجی یوسفی، ۱۳۹۴: ۱۲)

دومین مکتب فکری عمده‌ای که در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به وجود آمده است، مکتب مارکسیسم یا ساختارگرایی یا رهیافت رادیکال^۱ است. این مکتب حاوی نظرات ضدسرمایه‌داری و حمایت از کارگر به جای سرمایه‌دار می‌باشد. در نظر مارکس انباشت سرمایه نیروی محرکه‌ای است که تمامی دیگر ابعاد نظام اجتماعی را شکل می‌بخشد. (کلارک، ۱۳۹۴: ۱۱۴) در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تئوری‌های امپریالیسم، نظام جهانی، وابستگی مورد توجه قرار گرفته است. عمده مباحث مکتب

1. Mercantilism
2. Realism
3. Marxism
4. Structuralism
5. Radical

ساختارگرایی، نفی نظام سرمایه‌داری و مقابله با آن می‌باشد. به عقیده ساختارگرایان در نظام سرمایه‌داری جهانی که امروزه بر جهان تسلط دارد، ساختارهای سیاسی و اقتصادی به شکلی نظام‌مند و ذاتی در خدمت طبقه خاصی از افراد و کشورهاست. (بالام، ۱۳۹۷: ۷۵)

سومین تئوری اقتصاد سیاسی بین‌المللی، لیبرالیسم است که در حال حاضر نیز در ساختار جامعه بین‌المللی رواج داشته و سیاست‌های اقتصاد بین‌المللی مطابق با رویکردهای این مکتب ارزیابی و اعمال می‌شود. ریشه‌های این مکتب نیز به قرن نوزدهم بازمی‌گردد. عنوان لیبرالیسم با آدام اسمیت اقتصاددان انگلیسی پیوند خورده است. محور اصلی دیدگاه اسمیت بر منفعت طلبی عقلانی استوار است. دفاع اسمیت از تجارت آزاد براساس اثرات مثبت آن بر تولید استوار است. بزرگترین سود جامعه، کارآیی مجموع کل سرمایه، در کارآمدترین شکل آن است. (Paul, 2013: 49)

نظریه پردازان این مکتب معتقدند، دولت‌ها باید قادر باشند به طور آزادانه با یکدیگر تجارت کنند. بر همین اساس نیز نقش دولت در امور اقتصادی، باید در یک سطح حداقلی حفظ شود. اگر این دو مساله رعایت گردند و بازارها بتوانند بطور آزادانه‌ای نقش خود را ایفا نمایند، این روند می‌تواند در بلند مدت سود رسان باشد. نظام برتن وودز و نهادهای مالی بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، در راستای باورهای این مکتب اقتصادی شکل گرفته است. (حاج‌طالبی، ۱۳۹۴: ۱۶) این مکتب به دو بخش عمده لیبرالیسم کلاسیک و لیبرال مدرن (نئولیبرالیسم) تقسیم می‌گردد.

۲. رابطه حقوق بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی

حقوق بین‌الملل معاصر به قواعد و مقرراتی اطلاق می‌شود که اعمال دولت‌ها و سایر نهادهایی که دارای شخصیت بین‌المللی هستند را تنظیم می‌نماید. برای نمونه می‌توان به روابط میان افراد و سازمان‌های بین‌المللی اشاره نمود. این تعریف با تعریف کلاسیک حقوق بین‌الملل دارای اختلاف می‌باشد چرا که مطابق تعریف کلاسیک، حقوق بین‌الملل به مجموعه قواعد حاکم بر روابط کشورهای مستقل در زمان صلح و جنگ

اطلاق می‌گردید و منحصرراً روابط دولتها را مد نظر قرار می‌داد. (والاس، ۱۳۹۲: ۲۷) در حقیقت می‌توان گفت حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل را تنظیم نموده و قواعد و مقررات حاکم بر روابط دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، افراد و سایر نهادهای فعال در جامعه بین‌المللی را وضع می‌نماید. حقوق بین‌الملل از این منظر ارتباط تنگاتنگی با سیاست بین‌الملل دارد. از طرفی، مبادلات اقتصادی بین اعضای جامعه بین‌المللی در اغلب موارد نیازمند برقراری روابط سیاسی و دیپلماتیک است که حقوق بین‌الملل در این بین نقش واضح قواعد و مقررات را ایفاء می‌نماید. به عبارت دیگر، حقوق بین‌الملل نقش تعدیل‌کننده روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی را دارد. به تعبیر کانت، اقتصاد سیاسی بدون وجود حقوق بین‌الملل تهی و حقوق بین‌الملل بدون حضور اقتصاد سیاسی نابینا خواهد بود. (Fabbricotti, 2016: 10) همانگونه که ملاحظه می‌گردد حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل و به تبع آن اقتصاد سیاسی بین‌الملل رابطه متقابل با یکدیگر داشته و نمی‌توان وجود یکی را با نفی دیگری به دست آورد. دولتی که قواعد و مقررات حقوق بین‌الملل را رعایت نماید، در جامعه بین‌المللی و در مواجهه با بازیگران اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان دولت معتبر تلقی شده و شریک معتبری قلمداد خواهد شد؛ در حالیکه دولتی که قواعد و مقررات را نقض نماید با خدشه به اعتبار خود، شرکای اقتصادی و تجاری خود را نیز از دست خواهد داد. (دادمهر، ۱۳۹۳: ۱۲۹) تشکیل نهادهایی مانند سازمان تجارت جهانی یا صندوق بین‌المللی پول به طور آشکار برای تنظیم جنبه‌های زندگی اقتصادی بشری صورت گرفته و مقررات گوناگونی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ جهت تنظیم بازار برای محصولاتمانند قهوه یا کاکائو وضع شده‌اند، ناشی از لزوم وجود مقررات برای تنظیم زندگی اقتصادی می‌باشد. (Klabbers, 2013: 8)

مسائل و موضوعات مهمی که در سالهای اخیر در مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته‌اند، در حوزه حقوق بین‌الملل نیز وزن قابل ملاحظه به خود گرفته‌اند. مسائل مرتبط با جهانی شدن، حکمرانی بین‌المللی و منطقه‌ای، تجارت، مالیه بین‌المللی، فناوری و محیط زیست و همچنین مفهوم توسعه از جمله موضوعات مهمی هستند که اقتصاد سیاسی بین‌المللی آنها را مورد مطالعه قرار داده است. از طرف دیگر،

همین مباحث در چارچوب حقوق بین‌الملل نیز مطالعه شده است که بررسی هرکدام از این مفاهیم در حوصله این نوشته نخواهد گنجید.

۳. تحولات معاهدات بین‌المللی از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل

برای ورود به بحث تحولات معاهدات بین‌المللی، همانگونه که در مقدمه این مقاله ذکر گردید، نخست به بررسی معاهده وستفالی از چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌الملل پرداخته و سپس به سایر معاهدات خواهیم پرداخت. اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان یک رویکرد نظری برای رفع کاستی ادبیات پژوهش مورد استفاده قرار می‌گیرد چرا که این رشته مطالعاتی با تطبیق ویژگی‌های معرفتی خود و تئوری‌های مدنظر بر رویدادهای سیاسی و اقتصادی، در درک بهتر و تحلیل مناسب‌تر از وقایع کمک شایانی می‌نماید. به همین دلیل نیز لازم است تا پیش از ورود به بحث، نوعی کثرت‌گرایی نظری را در پیش بگیریم چرا که هر یک از تئوری‌های اقتصاد سیاسی از دیدگاه مخصوص به خود به موضوعات عنایت دارند. طبیعتاً از منظر تئوری‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل، نگرش حقوق بین‌الملل و معاهدات بین‌المللی یکسان نیست و هرکدام از این تئوری‌ها از نقطه نظر دیدگاه‌های خود اقدام به تحلیل شرایط و اوضاع و احوال ناظر بر معاهدات می‌نمایند.

۳-۱. وستفالی تا آغاز جنگ جهانی اول

معاهدات صلح وستفالی که متشکل از دو معاهده «مونستر»^۱ و «اوسنابروک»^۲ که متعاقب پایان جنگ‌های سی‌ساله مذهبی در اروپا در منطقه وستفالی آلمان منعقد شدند؛ فصل جدیدی از صفحه روابط بین‌المللی را گشودند. این معاهدات به عنوان سرآغاز حقوق بین‌الملل مدرن نیز به شمار می‌روند. در این معاهده همه کشورهای اروپایی به جز لهستان و بریتانیا شرکت کرده بودند. با انعقاد این معاهده در سال ۱۶۴۸ میلادی، رسماً جنگ پایان یافته و جامعه اروپایی آن زمان پس از چند دهه خشونت روی آرامش به

1. Münster
2. Osnabrück

خود دید. (Croxtton, 2013:45) در این پیمان حقوق برابر و یکسان کشورها به عنوان واحدهای سیاسی مستقل برای نخستین بار مطرح و مورد پذیرش قرار گرفت. مطابق این پیمان کشورهای مستقل حق تعیین سرنوشت خود را بدست آورده و به صورت برابر مورد شناسایی قرار گرفته و حق دخالت در امور همدیگر را از دست دادند. معاهده وستفالی از جنبه‌های گوناگون قابل بحث می‌باشد اما آنچه در این نوشته مورد نظر نویسندگان قرار گرفته است، تاثیرات متقابل اقتصادی این معاهده می‌باشد که در چارچوب حقوق بین‌الملل به رشته تنظیم و تحریر درآمده است.

همانگونه که اشاره شد، طرف‌های معاهده وستفالی دولتهای اروپایی به غیر از لهستان و بریتانیا بودند. اگرچه تمرکز اصلی معاهده وستفالی بر اعطای حاکمیت سرزمینی به دولتهای اروپایی، حق بر تعیین سرنوشت و تغییر مرزها بود؛ اما از جنبه اقتصادی نیز حائز اهمیت بوده و می‌تواند قابل بحث باشد. بایستی به این نکته اشاره نمود که ماهیت اقتصادی اروپا در قرن شانزدهم و هفدهم برگرفته از تاثیرات اخلاق و مذهب بوده است. دولتها در قرن شانزدهم با تاسی از نظریه‌های مرکانتیلیستی به کسب و جمع‌آوری طلا و نقره و کسب ثروت و پول از راه استعمار سایر کشورها همت گماردند. در زمان جنگ‌های سی ساله، در اروپا رویکرد اقتصادی به شکل مرکانتیلیستی جریان داشت و ذخیره طلا و تلاش برای افزایش ثروت عمده‌ترین هدف دولتها به شمار می‌رفت. بریتانیا، اسپانیا و فرانسه از جمله کشورهایی بودند که به انباشت سرمایه و کسب ثروت از راه استعمار و صادرات دست می‌زدند. (حاجیان پور، ۱۳۸۸: ۳۷) با این وجود حجم صادرات و تجارت در آن روزگار چندان بالا نبوده است؛ بطوریکه تنها ۲ درصد از تولید ناخالص ملی دولتهای اروپایی در آنزمان از تجارت خارج از قاره بدست می‌آمده است. در فاصله زمانی ۱۶۰۰-۱۶۵۰ میلادی، طاعون و بروز جنگ‌های سی ساله، ساختار جمعیتی اروپا را دستخوش تغییر کرد. از جنبه اقتصادی نیز این دوران اوج تورم و انقلاب قیمت‌ها به شمار می‌رود. البته با انتقال نقره از آمریکا بعد از سال‌های ۱۶۳۰ این تورم تاحدودی کاهش پیدا کرده است. از حیث کشاورزی نیز، انگلیس در وضعیت بهتری قرار داشت چرا که به دلیل وجود درگیری در مناطق مختلف اروپا، زمین‌های زراعی و مرتع‌های قابل چرای بیشتری برای دامداران فراهم می‌کرد. رقابت

های تجاری بین هلند و انگلستان در آسیا، کارائیب و آمریکای شمالی تشدید شده است و انگلستان حوزه تجاری خود را به مدیترانه گسترش می‌دهد. این دوران زمان افول تجارت ایتالیا، اسپانیا و پرتغال است. عهدنامه وستفالی باعث شد تا فرانسه و سوئد به خط مقدم تجارت اروپا آمده و اسپانیا را از گردونه خارج کنند. برخی معتقدند صلح وستفالی آغاز همکاری گسترده بین قدرت‌های بزرگ اروپایی از لحاظ تکنولوژی، تجارت و اداره بود و این مبنای توسعه بین امپریالیستی بوده و سیستم جدید و پیشرفته امنیت جمعی فضا را برای فعالیت اقتصادی مشترک و اختراع تکنولوژی‌ها ایجاد کرد. مادامی که صلح در قرن هفدهم بوجود نیامده بود، دولتهای اروپایی نمی‌توانستند امپراتوری‌های اقتصادی خود را بنا کنند. قدرت اقتصادی هلند در قرن هفدهم، انگلستان در قرن هجدهم و نوزدهم و آلمان در قرن بیستم ناشی از انعقاد معاهده صلح بوده است. سیستم امنیت جمعی که معاهده وستفالی بوجود آورد توانست، تکنولوژی را به ارمغان آورد و این درست خلاف مسیری بود که اسپانیا در قرن پانزده مستعمرات خود را در آمریکای جنوبی گسترش می‌داد. (De Gross, 2018)

۳-۱-۱. معاهده اوترخت

شاید بتوان گفت، اقتصادی‌ترین معاهده‌ای که پس از صلح وستفالی بین کشورهای اروپایی به امضاء رسیده، پیمان اوترخت می‌باشد. این معاهده که در سال ۱۷۱۳ میلادی بین لویی چهاردهم فرانسه و فیلیپ پنجم اسپانیا منعقد گردید، شاید در ظاهر امر موجب پایان دادن به جنگ‌های جانشینی اسپانیا قلمداد می‌شود، اما آثار جانبی اقتصادی آن بیشتر از سایر مسائل خود را نمایان ساخت. جنگ‌های جانشینی اسپانیا از سال ۱۷۰۱ و به دنبال مرگ چارلز دوم پادشاه اسپانیا شروع شد. نزدیک‌ترین وارثان او اعضای خاندان‌های اتریشی هابسبورگ و فرانسوی بوربن بودند. (Palmer, 1964:234) اثرات اقتصادی این پیمان، حفظ حاکمیت انگلستان بر تنگه جبل الطارق بود که نقش حیاتی در تجارت انگلستان را ایفاء می‌نمود. همچنین با تعطیلی بندر دانکرک، رونق و

1. Treaty of Utrecht
2. Gibraltar Strait
3. Dunkirk

شکوفایی اقتصادی و تجاری انگلستان تضمین می‌شد. علاوه بر تسلط آشکار انگلستان، آثار پنهان اقتصادی برای این کشور مطابق این معاهده رقم خورد. تثبیت و انحصار تجارت برده که بیشتر در اختیار اسپانیا بود، به مدت سی سال و بصورت انحصاری در اختیار انگلستان قرار گرفت. این امر سبب شد که دو رکن تجارت و استعمار انگلستان تقویت گردد. (نقیب زاده، ۱۳۸۳: ۲۱۳)

۳-۱-۲. معاهده مودت و تجارت فرانسه و ایالات متحده

پس از اعلام استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ میلادی، فرانسه و ایالات متحده طی معاهده ای اقدام به گشایش روابط سیاسی و تجاری نمودند. معاهده مودت و معاهده اتحاد منعقد فیما بین این دو کشور فصل جدیدی از شرایط تجاری و اقتصادی را در اروپا ایجاد نمود. طبق این معاهده، صلح و دوستی بین فرانسه و ایالات متحده برقرار گردید. شرط ملّت‌های کامله الوداد در مسائل تجاری و دریانوردی به رسمیت شناخته شده و تجارت متقابل دو کشور از دیگر موارد توافق دو کشور در این معاهده به شمار می‌رود. (U.S. Congressional Documents and Debates, n.d.) انعقاد این معاهده سرآغاز لیبرالیسم اقتصادی فرانسوی به شمار می‌رود. این معاهده از جمله نخستین معاهداتی است که آزادی دریانوردی را تضمین نموده است. اگر تا پیش از این، مرکانتیلیسم مبنای انعقاد معاهدات و کسب ثروت به شمار می‌رفت، زین پس لیبرالیسم و آزادی تجارت سرمنشاء تحولات سیاسی و اقتصادی و مبنای انعقاد معاهدات فرض گردید. (Geenens, 2012: 175)

۳-۱-۳. کنگره وین

کنگره وین از سپتامبر ۱۸۱۴ تا ژوئن سال ۱۸۱۵ و پس از سقوط ناپلئون بناپارت، برای ایجاد تعادل میان قدرت‌های اروپایی به طوری که از جنگ‌های آینده جلوگیری نموده و به حفظ صلح و ثبات در قاره اروپا منجر شود، تشکیل گردید. این کنگره نیز به تغییر مرزها در اروپا ختم گردید. مطابق تصمیمات این کنگره، فرانسه از کلیه متصرفات

ناپلئون محروم و محدوده مرزی زمان سلطنت لوئی هفدهم احیاء گردید. اتریش بسیاری از متصرفات خود را بازپس گرفته و سرزمین لومباردی به آلمان و ونیز به ایتالیا پس داده شد. روسیه، فنلاند و لهستان را از آن خود نمود. پروس، بخش‌های مهمی از وستفالن و راین را به تصرف خود درآورد و چند سرزمین استعماری استراتژیک را بدست آورد. علاوه بر این، کنترل دریاها نیز به دست انگلیسی‌ها افتاد. حاکمیت سوئیس به رسمیت شناخته شده و بی‌طرف اعلام گردید. (Kwan, 2017: 1130) کنگره وین مهم‌ترین توافق قدرت‌های اروپا پس از پیمان وستفالی به شمار می‌رود. فاتحان جنگ در این کنگره، نظم نوینی به وجود آورده و به آن مشروعیت و ضمانت اجرایی اعطاء نمودند. اهمیت کنگره وین در این بود که نظم بوجود آورده را بر دو اصل استوار ساخت: نخست پنج قطب قدرتی که از وستفالی تا پایان جنگ‌های هفت ساله شکل گرفته بود و دیگری توازن قوا که به عنوان یک اصل مسلم پذیرفته شده بود. (Chapman, 1998: 57)

یکی از دلایلی که می‌توان علت تسلط انگلستان به بنادر و دریاها در کنگره وین برشمرد، محاصره دریایی بنادر اروپا توسط بریتانیا می‌باشد. در حقیقت محاصره بنادر توسط بریتانیا از یک سو و مقاومت فرانسوی‌ها در برابر محصولات انگلیسی از سوی دیگر، موجب برخورداری انگلستان از دست بالا در مذاکرات و تسلط بعدی آنها بر دریاها شده و دسترسی بریتانیا به بازارهای ماوراء دریاها را فراهم نمود. همین امر بعدها موجب شد که دولت‌های اروپایی برای جلوگیری از تبعات سیاسی و اقتصادی، جریان یافتن سیل کالاهای خارجی به داخل کشورهای خود، و زیان رساندن به کالاهای انگلیسی، موانع تجاری برقرار نمایند. (لارسون، ۱۳۹۳: ۵۱) از دیگر آثار اقتصادی این معاهده می‌توان به تأثیر آن به تجارت برده اشاره نمود. به موجب سند نهایی کنگره وین، تجارت برده محکوم شد. محکومیت تجارت برده به صورت صریح در سند نهایی کنگره وین، موجب شد تا چند سال بعد و در سال ۱۸۳۳، قانون الغای برده‌داری در انگلستان به تصویب برسد. تصویب این قانون تأثیر زیادی بر اقتصاد بریتانیا داشت، چرا که این کشور نزدیک به ۴۶ درصد از تجارت برده در جهان را برعهده داشته و بزرگترین تاجر برده شناخته می‌شد. برآورد شده است هر برده به قیمت ۱۰۰ پوند به

فروش می‌رفت. مطابق آمارها، تا زمان الغای قانون بردگی، نزدیک به دو میلیون و پانصد هزار برده در اختیار بریتانیا قرار داشته است. (Lovejoy, 2000:290)

پس از کنگره وین، نگرش دولتهای اروپایی به سمت حصول توافقاتی پیش رفت که در آن منفعت مشترک وجود داشته باشد. در طی این سالها، شاهد تصویب معاهدات بنیادینی هستیم که بخش عمده ای از آنها در راستای حفظ منافع و امنیت تجاری دولتهاست. برای مثال، معاهده اتحادیه جهانی تلگراف^۱ در سال ۱۸۶۵ به تصویب دولتها رسید. همچنین معاهده ارتباطات رودخانه‌ای و ارتباطات راه‌آهن از جمله این معاهدات به شمار می‌روند. آنچه حائز اهمیت به شمار می‌رود، روند رو به رشد گرایش دولتها به سوی تجارت آزاد است که در همین زمانها آغاز شده است. البته با وقوع بحران مالی سال ۱۸۷۳ از سرعت این روند کاسته شد. تا اواخر سال ۱۸۷۷، بحران مالی موجب افزایش فشارها بر حفظ منابع موجود داخلی و کاهش یا جلوگیری از هرگونه اقدامات قبلی برای تجارت آزاد گردید. این بحران اگر چه در ایالات متحده روی داد اما کشورهای اروپایی را نیز تحت تاثیر قرار داد. به طور مثال ایتالیا تعرفه‌های متوسط اعمال شده در سال ۱۸۷۸ را در سالهای بعد تشدید نمود. در سال ۱۸۷۹ آلمان با اعمال سیاست‌های تعرفه ای «آهن و گندم سیاه» به سیاست‌های محافظه کارانه خود بازگشت. همچنین فرانسه در ۱۸۹۲ اقدام به اعمال تعرفه‌های موسوم به «مالین»^۲ بر محصولات کشاورزی و صنعتی، نسبت به سیاست‌های ملی‌گرایانه خود تاکید ورزید. در این میان تنها بریتانیا بود که در طی این سالها نسبت به ادامه سیاست‌های لیبرالی اقتصادی تاکید داشت. (Clapham, 1936: 158)

شاید بتوان مهم‌ترین اقدامی که در طی این دوره زمانی از آن نام برد انعقاد کنوانسیون پاریس برای حمایت از مالکیت صنعتی^۳ است در سال ۱۸۸۳ می‌باشد. این کنوانسیون ناظر بر مالکیت صنعتی، در مفهوم وسیع آن است و به عنوان سند بالا دستی در زمینه اختراعات، علائم تجاری، طرح‌های صنعتی، اختراعات خرد، نام‌های تجاری، نشان‌های جغرافیایی و جلوگیری از رقابت غیرمنصفانه می‌باشد. در واقع می‌توان گفت

1. International Telecommunication Union
2. Méline tariff
3. Paris Convention for the Protection of Industrial Property

تصویب چنین معاهده‌ای که در ابتدای کار با امضای یازده کشور صورت گرفت، بخشی از اصول لیبرالیسم کلاسیک در جهت حمایت از عدالت به شمار می‌رود. در لیبرالیسم کلاسیک عدالت نیازمند حمایت از حقوق مالکیت می‌باشد.

به عبارت دیگر اواخر قرن نوزدهم شاهد جدال بین مرکانتیلیسم و اقتصاد لسه‌فری است که در آن، دولتها به تبع نیازها و شرایط موجود، معاهدات بین‌المللی متناسب با تئوری‌های ملی‌گرایانه و یا لیبرال را برگزیده‌اند؛ چنانکه برای مثال، سال ۱۸۷۹ به عنوان پایان دوران تجارت آزاد و آغاز حمایت‌گرایی در اقتصاد شناخته می‌شود. اما این نکته حائز اهمیت است که در این دوران و پس از آن، رهیافت لیبرالیستی اقتصاد در معاهدات بین‌المللی جای خود را محکم کرده است و تصمیمات ملی‌گرایانه پس از بهبود شرایط جای خود را به رهیافت لیبرالی داده است. برای نمونه می‌توان از کنوانسیون اشاره شده در سطور بالا نام برد که هم اکنون نیز با ۱۷۷ عضو قابلیت اجرایی دارد. با این حال، تمام اقدامات حمایت‌گرایانه فوق، نسبت به دوره مرکانتیلیستی نسبتاً مقرون به صرفه بوده است اما به رغم فضای تجاری ضد تجارت آزاد، از جمله برخی از جنگ‌های تجاری، در همین دوره شاهد جریان تجارت آزاد بین‌المللی می‌باشیم. اگرچه تجارت بین‌المللی به رغم موانع متعدد ادامه پیدا کرد اما، وقوع جنگ جهانی اول برای آزادی تجارت که در اوائل قرن نوزدهم آغاز شده بود به عنوان سم مهلک به شمار رفت. (Johnston, 2018)

آنچه به نظر می‌رسد این نکته است که از معاهده وستفالی تا جنگ جهانی اول، تئوری‌های کلاسیک اقتصاد سیاسی نقش مهمی در تحلیل وضع موجود داشته‌اند. هرچند به طور مطلق انگیزه انعقاد معاهدات، مرتبط با اهداف اقتصادی نبوده است اما چون در این دوران تئوری‌های اقتصادی در حال گسترش بودند به همین سبب رویکرد انعقادی معاهدات نیز همگام با این تئوری‌ها در حال شکوفایی بود؛ اما بطورکلی در این دوره، رویکرد لیبرالیستی در حال جایگزین شدن رویکرد مرکانتیلیستی است.

۲-۳. فاصله بین دو جنگ جهانی

اندکی پس از انعقاد معاهدات صلح لاهه در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷، تاریخ بشریت شاهد بزرگترین جنگ تاریخ خود تا آن زمان شد. شعله‌های جنگ جهانی اول مساله تجارت و اقتصاد را

نیز تحت تاثیر خود قرار داد. برخی معتقدند، رقابت اقتصادی و دریایی بین آلمان و انگلستان یکی از دلایل وقوع جنگ جهانی اول به شمار می‌رود. جنگ جهانی اول که از سال ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به طول انجامید، آثار اقتصادی بسیاری را بر کشورهای درگیر برجای گذاشت. یکی از تاثیرات چشمگیر این جنگ، گسترش اختیارات و مسئولیت‌های دولت‌ها در امور اقتصادی و تجاری است. همچنین، تولید ناخالص داخلی ایتالیا، فرانسه و بریتانیا در طول جنگ افزایش و در آلمان و روسیه کاهش یافت. همچنین ادامه این روند منجر به عدم پرداخت وام‌های بین‌المللی دولت‌ها گردید. برای مثال، انگلستان به میزان ۴٫۴ میلیارد دلار بدهی به ایالات متحده آمریکا داشته است که تا سال ۲۰۱۵ میلادی در حال پرداخت این بدهی بوده است. ([https:// express.co.uk](https://express.co.uk))

۳-۲-۱. معاهده ورسای

معاهده صلح ورسای، پس از جنگ جهانی اول و در سال ۱۹۱۹ در پاریس منعقد گردید. این موافقتنامه بخشی از معاهده صلح پاریس است که به پایان جنگ جهانی اول منجر شده است. ماده ۲۳۱ این معاهده که مقرر داشته است: «دولت‌های متفق و وابستگان ایشان تأیید می‌کنند که، آلمان مسئولیت جبران تمامی خسارت‌ها و آسیب‌هایی که این دولت‌ها، به دنبال تجاوز آلمان و متحدانش به ایشان تحمیل شده، برعهده خواهد گرفت». غرامت جنگ جهانی اول شش هزار میلیون پوند در نظر گرفته شده بود که بعدها این رقم کاهش یافت. اما آنچه در خصوص این ماده حائز اهمیت است، تاثیرات اقتصادی آن بر کشور آلمان است.

مطابق این مقرر، دو سوم معادن آهن، نصف معادن ذغال سنگ، نصف معادن سرب، سه چهارم معادن روی و همه معادن پتاس این کشور در اثر غرامت به دیگران واگذار گردید. یک ششم محصولات کشاورزی و یک دهم کارخانه‌های صنعتی این کشور تحت تاثیر ماده ۲۳۱ معاهده ورسای قرار گرفته و این امر منجر به از بین رفتن تمامی اشکال سرمایه‌گذاری‌های خارجی گردید که یک دهم کل ثروت این کشور را شامل می‌شد. (Neiberg, 2017: 60) خشم آلمان از تحمیل چنین غرامت سنگین به خود از یک طرف و بحران بزرگ ۱۹۲۹ از طرف دیگر، باعث تشدید اوضاعی گردید که منجر به وقوع جنگ جهانی دوم شد.

۳-۲-۲. جامعه ملل

نکته مهم در ارتباط با این بخش، تحولی است که هم در حوزه معاهدات بین‌المللی و هم سازمان‌های بین‌المللی حائز اهمیت بسیار زیادی می‌باشد. در سال ۱۹۲۰ و در جریان صلح پاریس و اندکی پس از امضای معاهده ورسای، معاهده موسس جامعه ملل، به امضای کشورهای موسس رسید که به موجب آن، نخستین سازمان بین‌المللی عام در حقوق بین‌الملل متولد شد. شاید بتوان ماده ۲۳ میثاق جامعه ملل را همراستا با مساله معاهدات بین‌المللی و اقتصاد بین‌المللی دانست. مطابق این ماده کشورهای عضو ملل متحد، متعهد شده‌اند که شرایط اشتغال مردان، زنان و کودکان را در قلمرو خویش بهبود بخشیده و این شرایط را به کلیه کشورهایی که با آنها روابط تجاری و صنعتی دارند تعمیم دهند. همچنین در بند «الف» این ماده مقرر گردیده برای تحقق یکسان سازی شرایط کار و بهبود و تسهیل آن، سازمان‌های بین‌المللی مناسب تاسیس گردد. در بند «ج» این ماده نیز مقرر شده بود که بر موافقت‌نامه‌های مربوط به خرید و فروش زنان و کودکان و قاچاق تریاک و سایر مواد مخدر، نظارت کلی معمول گردد. در بند «د» نیز جامعه ملل مأموریت یافته بود تا تجارت اسلحه و مهمات را زیر نظر بگیرد. در بند «ه» بر تعهد اعضای جامعه ملل مبنی بر وضع مقررات متناسب برای تضمین و حفظ آزادی ارتباطات و عبور و مرور و همچنین رفتار عادلانه در تجارت با یکدیگر تاکید شده بود. همانگونه که ملاحظه می‌شود، در این ماده نیز، جامعه بین‌المللی و کشورهای موسس جامعه ملل، اهداف تجارت آزاد و لزوم پرهیز از سیاست‌های مرکانتیلیستی و ملی‌گرایانه را در نظر گرفته‌اند.

اما با وقوع بحران اقتصادی ۱۹۲۹ که منجر به ورشکستگی صنایع جوامع سرمایه داری، تعطیلی کارخانه‌ها، کاهش مصرف و کاهش مبادلات بین‌المللی گردید، در تحقق وعده‌های مقرر در ماده ۲۳ میثاق تردید بوجود آورد. این بحران از آن روی مهم است که به اقتصاد کشورهای غیرسرمایه‌داری نیز سرایت نموده و آنرا تحت تاثیر قرار داد. یکی از نتایج تاثیر این بحران بر کشورهای توسعه نیافته، احیای اقتصاد مرکانتیلیستی و ملی‌گرایانه است، بطوری که در اثر کاهش تولیدات و صادرات کشورهای توسعه‌یافته، کشورهای توسعه‌نیافته آن دوران برای مصون ماندن از آسیب‌های مضاعف، اقدام به صنعتی سازی خود نمودند. کشورهای آمریکای لاتین و ترکیه از جمله این کشورها به شمار می‌روند.

1. League of Nations

(شجاعی دیوکلائی، ۱۳۹۰: ۵۱) در فاصله بین دو جنگ جهانی نیز، معاهدات عموماً با هدف حفظ صلح و این بار پی‌ریزی سیاست‌های اقتصادی لیبرالی است که در میثاق جامعه ملل خود را نشان داد.

۳-۳. پس از جنگ جهانی دوم تاکنون

بر خلاف جامعه ملل که در آن حفظ صلح و جلوگیری از وقوع جنگ در اولویت نخست قرار داشت، در سازمان ملل متحد که پس از جنگ جهانی دوم و به موجب سلسله توافقاتی که منجر به انعقاد منشور ملل متحد در کنفرانس سان فرانسسکو گردید، علاوه بر حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، توسعه همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی نیز در رأس تمایلات کشورهای مؤسس سازمان به چشم می‌خورد، بطوری که در مقدمه منشور ملل متحد به صراحت از لزوم پیشبرد ترقی اقتصادی تمام ملل صحبت به میان آمده است. همچنین در بند ۳ ماده ۱ منشور که مقاصد ملل متحد در این ماده مورد تصریح قرار گرفته است آمده است.

تاکید چندباره منشور، مبنی بر لزوم ترویج همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی را، می‌توان در استدلال‌های محوری لیبرالیسم سده‌های هجدهم و نوزدهم یافت. همانگونه که پیشتر اشاره گردید، یکی از محورهای اصلی لیبرالیسم اقتصادی، وجوب آزادی تجارت دولت‌ها با یکدیگر است. این محور، بعدها در نظریه‌های نئولیبرالیسم نیز دیده شده است که به موجب آن، تعامل در نظام بین‌المللی با دستیابی به دستاوردهای مطلق سروکار دارد و مطابق این دیدگاه، همکاری بازیگران بین‌المللی با یکدیگر امکان‌پذیر بوده و به وسیله روابط مبتنی بر وابستگی متقابل، تشدید می‌شود. (اسمیت، ۱۳۹۴: ۳۷)

از آنجا که مسائل توسعه از محورهای موضوعات اقتصادی و اجتماعی به شمار می‌رود، ذکر آن خالی از لطف نیست. اگرچه برخی از صاحب نظران معتقدند که لیبرالیسم اقتصادی، منشور ملل متحد و نهادهای برتن وودز را شکل داده است اما در ارکان سازمان ملل، در ارتباط با توسعه و مفاهیم آن اجماعی وجود ندارد و به طور کلی می‌توان رگه‌هایی از هر سه رهیافت اقتصادی که پیشتر بدان‌ها اشاره شده است را جست. (چیت‌ساز، ۱۳۸۹: ۷۱۴) اما آنچه قابل توجه است غلبه دیدگاه لیبرالیستی بر اصول و مواد منشور ملل

متحد است که بعدها نیز در سایر ارکان و موسسات تخصصی سازمان ملل متحد و معاهداتی که در راستای منشور منعقد شده اند دیده شده‌اند.

سازمان ملل متحد در قلمرو اقتصادی خود، سه گونه از موسسات تخصصی را در بر گرفته است. در سه قلمرو مالی، پولی و تجاری، سازمان‌ها و موسسات تخصصی مختلفی به وجود آمده‌اند که هر یک وظایف و عملکردهای ویژه خود را دارا هستند. به طور کلی پس از جنگ جهانی و شکل‌گیری نظم نوین بین‌المللی، معاهدات مالی و پولی، معاهدات اقتصادی و معاهدات تجاری در صدر معاهداتی قرار گرفت که دولت‌ها در صدد تشکیل و انعقاد آن بودند. نظام برتن وودز که معاهدات تأسیس سازمان‌های بین‌المللی پولی و مالی را برقرار نمود از جمله این معاهدات به شمار می‌رود. نکته اصلی در ارتباط با معاهدات پس از جنگ جهانی دوم این است که تقریباً تمامی معاهدات اصلی حوزه معاهدات پولی و مالی، اقتصادی و تجاری در قالب معاهدات تأسیس یک سازمان بین‌المللی عمل کرده و اساسنامه تأسیس این نهادهای بین‌المللی تلقی شده‌اند.

۱۷۹



انگیزه‌های انعقاد
معاهدات در نظام
وستفالیایی بین
المللی در پرتو
اقتصاد سیاسی
بین‌الملل

۳-۳-۱. معاهدات پولی و مالی

آنچه در اینجا باید ذکر گردد، نظام اقتصادی و پولی جدیدی است که به موازات تأسیس سازمان ملل متحد و در ماه‌های منتهی به پایان جنگ جهانی دوم ایجاد گردید. صندوق بین‌المللی پول و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه (بانک جهانی) بر پایه عضویت همه کشورها و در اختیار گذاشتن همه منابع از سوی همه اعضا، استوار بود. طبق توافقات مندرج در معاهدات تأسیس این دو نهاد، بانک جهانی بایستی خود را وقف توسعه اقتصادی در درازمدت و بازسازی کشورهای ویران شده در جنگ و پس از آن توسعه اقتصادی کشورهای جنوب می‌نمود و در نقطه مقابل نیز صندوق بین‌المللی پول به دولت‌ها این امکان را می‌داد که، به ثبات مالی به همراه رشد اقتصادی دست یابند، و این امر نیز با در اختیار گذاشتن منابع صندوق برای اهداف سازگار با اساسنامه عملی می‌گردید. (لوفلد، ۱۳۹۰: ۶۲۶) بطور خلاصه هدف صندوق بین‌المللی پول، تشویق همکاری پولی بین‌المللی، تضمین ثبات مالی، مبادلات بین‌المللی، مشارکت در افزایش میزان کار، ثبات اقتصادی و فقرزدایی است. (بیگ زاده، ۱۳۹۱: ۶۵۳) بنابراین، اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، در برتن وودز متولد شده است. نظام برتن وودز کوششی برای ایجاد

مجموعه‌ای از ساختارهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر مبنای نهادهای مالی پلورالیستی و نه صرفاً قدرت یک هژمون به شمار می‌آید. نظام مبادلات خارجی ارز برتن وودز به یک نرخ مبادله ثابت شبیه است که بر مبنای استاندار طلا - دلار شکل گرفته بود. همچنین ایالات متحده با نرخ ۳۵ دلار برای هر اونس، یک ارزش طلا برای پول خود ایجاد کرد. (بالام، ۱۳۹۷: ۱۷۰) به باور برخی، ساختار اقتصاد بین‌الملل تحت تأثیر ساختار تعهدات معاهده‌ای و حقوق بین‌الملل عرفی در خصوص جریان آزاد پول و سرمایه قرار دارد. بدون وجود پایه‌های حقوق بین‌الملل عمومی، بویژه مقررات ضد محدودیت نرخ ارز که در اساسنامه صندوق بین‌المللی پول گنجانده شده است؛ «اجماع لیبرالی واشنگتن»، رشد بازار محور و حرکت آزاد سرمایه ممکن نخواهد بود. (Bederman, 2008: 66) از سال ۱۹۷۱ به بعد روشن شد که تغییرات بنیادین در قواعد حقوق پولی بین‌المللی لازم است، چرا که از نیمه دوم دهه ۶۰ میلادی نظام برتن وودز دیگر قادر نبود چیزی شبیه تعادل پایدار را تحقق بخشد، چرا که ایالات متحده برخلاف آن عمل می‌کرد و دیگر دولت‌ها نه قادر و نه مایل به رعایت قواعد نظام پولی جدید بودند. (لوفلد، ۱۳۹۰: ۶۵۵) گروه بانک جهانی که به عنوان رکن دوم برتن وودز شناخته می‌شود، متشکل از پنج نهاد مالی بین‌المللی است که هر کدام در جهت نیل به هدف مشخص ایجاد شده و در حال فعالیت هستند. نخستین نهاد مالی، بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه است که مهم‌ترین نهاد گروه بانک جهانی محسوب می‌شود. (موسی‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۴۶) با این حال بانک جهانی با وجود ملزم شدن به بی‌طرفی سیاسی و اقتصادی در امور سیاسی مداخله می‌نماید بطوریکه آنچه در عمل اتفاق افتاده این امر است که این بانک در خدمت اهداف سیاسی سهام‌داران خویش است. ایالات متحده آمریکا در جایگاه بزرگترین سهامدار بانک همواره از حق رأی خود جهت عدم

۱. Washington "Consensus" of liberal - سیاست‌های اجماع واشنگتن یا سیاست‌های نئولیبرالیسم سیاست‌های مبتنی بر نظم مالی، باز ترتیب اولویت‌های مخارج عمومی، اصلاح مالیات، آزادی سازی نرخ‌های بهره، یک نرخ ارز رقابتی، آزاد سازی تجاری، آزاد سازی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی ورودی؛ خصوصی‌سازی، مقررات زدایی و حقوق مالکیت است که از سوی سازمان‌های مالی بین‌المللی مورد حمایت قرار گرفته‌اند. این عنوان در سال ۱۹۸۹ معرفی شده و شامل فهرستی از سیاست‌های اقتصادی بود که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و وال استریت حداقل نیاز برای سلامت هر اقتصادی قلمداد نمودند و ادعا کرده بودند که جوهر خرد مشترک انسانی است که تمامی اقتصاددان نسبت به آن‌ها اشتراک نظر دارند. (نقی زاده، ۱۳۹۱، ۹)

2. International Bank for Reconstruction and Development (IBRD)

پرداخت وام به کشورهایی که با سیاست‌های ایالات متحده معارض بوده‌اند استفاده کرده و بالعکس نسبت به اعطای وام به کشورهایی که در جامعه بین‌المللی همسو با سیاست‌های آمریکا حرکت می‌کنند؛ مبادرت کرده است. (شریفی طرازکوهی، ۱۳۹۴: ۳۲۴) بعدها موسسه مالی مالی بین‌المللی نیز به جمع معاهدات حوزه پولی و مالی پس از جنگ جهانی دوم اضافه شد. هدف از تأسیس موسسه مالی بین‌المللی، پاسخ به انتقادات لیبرالیست‌های اقتصادی مبنی بر مداخله بانک جهانی در امر دولت‌ها و عدم اختصاص فضای باز نسبت به شرکت‌های خصوصی بوده است. مطابق گزارش سالانه موسسه، میزان کل وام‌ها، کمک‌های مالی، سرمایه‌گذاری‌های سهام، ضمانت‌نامه برای اعضا و شرکت‌های خصوصی در پایان سال ۲۰۱۹، به میزان ۶۲,۳ میلیارد دلار برآورد شده است. (International

Finance Corporation : 2019: 32)

به هر ترتیب، گرایش به لیبرالیسم اقتصادی در کنار تسلط بر منابع اقتصادی از اصول معاهدات پولی و مالی پس از جنگ جهانی دوم به شمار می‌رود و بطورکلی همسو و همگام با اصول لیبرالیستی اداره می‌شود و سیاست‌های این دسته از معاهدات بر مبنای اصول لیبرالیسم بنیان‌گذاری شده است اما نمی‌توان دیدگاه‌های مرکانتلیستی را نیز از نظر دور نگاه داشت و اعمال سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی (مرکانتیلیسم) در ایجاد و هدایت معاهدات پولی پس از جنگ جهانی امر غیرقابل انکاری محسوب می‌شود.

۳-۳-۲. معاهدات اقتصادی

در چهارچوب حقوق بین‌الملل پس از جنگ جهانی دوم، با توجه به اهمیت یافتن مباحث اقتصادی و جدیت دولت‌ها برای ارتقاء وضعیت اقتصادی خود که مطابق منشور سازمان ملل متحد، به لزوم همکاری دولت‌ها در مسائل اقتصادی تأکید داشته است؛ گام برداشتند. ماده ۵۵ منشور اشعار داشته است که سازمان ملل متحد باید امور مربوط به توسعه نظام اقتصادی، حل مسائل بین‌المللی اقتصادی و ارتقای سطح زندگی را تشویق نماید. با این حال، دولت‌ها در روابط خود، به وجود سازمان ملل و موسسات تخصصی آن در امور اقتصادی و سرمایه‌گذاری اکتفا نکرده و به فراخور اقدام به انعقاد معاهدات فیما بین در زمینه‌های همکاری اقتصادی نموده‌اند که عمده این معاهدات، اساسنامه‌های تأسیس یک سازمان منطقه‌ای یا جهانی در زمینه مسائل مربوط به امور اقتصادی بوده است. سازمان

همکاری و توسعه اقتصادی، جامعه اقتصادی اروپا^۱ و اتحادیه اروپایی^۲، سازمان انجمن ملل آسیای جنوب شرقی (آ.سه.آن)^۳، سازمان همکاری اقتصادی (ا.ک.و)^۴، جامعه اقتصادی کشورهای مرکزی آفریقای جنوبی (ایکاس)^۵ و جامعه اقتصادی کشورهای غرب آفریقا (اکواس)^۶، سازمان دولت‌های آمریکایی^۷، از جمله این سازمان‌ها هستند که اگرچه ممکن است اهداف سیاسی یا امنیتی تأسیس یافته باشند اما عموماً کارکرد اقتصادی داشته‌اند و رویکرد لیبرالیستی و اصول اقتصاد آزاد در اصول و اهداف معاهدات سند تأسیس این سازمان‌ها وجود داشته است. برای مثال سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را می‌توان یکی از مصادیق اصلی تقابل بین رویکرد لیبرالیستی و مارکسیستی در روابط بین‌الملل دانست. چرایی تشکیل این سازمان در راستای اهداف سیاسی و اقتصادی ایالات متحده و با هدف جلوگیری از نفوذ ایدئولوژی مارکسیسم در اروپا صورت گرفت. از طرف دیگر دوام این سازمان نیز با رویکردهای لیبرالیسم اقتصادی انجام گرفته است. (Cohn, 2012: 225) البته اگرچه سازمان همکاری و توسعه اقتصادی همچون بانک جهانی یا صندوق بین‌المللی پول نقش تعیین کننده‌ای در شکل‌گیری یا ترویج هنجارهای اقتصادی و مالی و تجاری ندارد لکن، در سیاست‌گذاری‌های عمومی این سازمان همواره در کنار دو نهاد بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول حضور داشته است. (Froese, 2018: 114)

اندکی پس از امضای معاهده پاریس، تلاش برای گسترش همکاری‌های اقتصادی فیما بین کشورهای اروپایی منجر به انعقاد معاهده رم از سوی شش کشور اروپایی در سال ۱۹۵۷ شد که از آن با عنوان «جامعه اقتصادی اروپا» یاد می‌شود. این معاهده اساس شکل‌گیری اوکین اتحادیه اقتصادی و گمرکی اروپاست. (طلایی، ۱۳۹۱: ۱۸۲-۱۸۳) در ماده ۸ معاهده جامعه اقتصادی اروپا پروسه دوازده ساله انتقالی منقسم به سه مرحله چهارساله در نظر گرفته شده بود که اعضای جامعه بایستی پس از دوازده سال بدان نائل می‌شدند.

1. Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD)
2. European Economic Community (EEC)
3. European Union (EU)
4. Association of Southeast Asian Nations (ASEAN)
5. Economic Cooperation Organization (ECO)
6. Economic Community of Central African States (ECCAS)
7. Economic Community of West African States (ECOAS)
8. Organization of American States (OAS)
9. European Economic Community

بطور کلی رویکرد دول اروپایی در دوران پس از جنگ جهانی دوم بیش از سایر موارد مبتنی بر دو اولویت است: اولویت نخست مقابله با تحرکات نظامی و سیاسی شوروی و اولویت دوم پی‌ریزی نظام همگرایی اقتصادی با محوریت اقتصاد آزاد. این روند تا پایان جنگ سرد ادامه داشت و پس از فروپاشی شوروی، جامعه اقتصادی اروپا به موجب معاهده ماستریخت^۱ در ۱۹۹۱ به اتحادیه اروپا تبدیل شد که به عنوان یک قدرت هنجاری در جامعه بین‌المللی شناخته می‌شود. بر همین مبناست که به باور برخی، مهم‌ترین ویژگی اتحادیه اروپا قدرت هنجاری آن یعنی توانایی شکل‌دادن به هنجارهای جوامع غیراروپایی است. (صفوی، ۱۳۹۷: ۱۹۶)

۱۸۳



انگیزه‌های انعقاد
معاهدات در نظام
وستفالیایی بین
المللی در پرتو
اقتصاد سیاسی
بین‌الملل

۳-۳-۳. معاهدات تجاری

با شکل‌گیری نظم جدید و استقرار هژمونی ایالات متحده آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم، یکی از موضوعاتی که در برتن وودز توسط ایالات متحده و بریتانیا طراحی گردید، تأسیس یک سازمان تجارت بین‌المللی بود که بر قوانین تجاری لیبرال، سطح تعرفه و سایر اقدامات حمایتی نظارت داشته باشد، بدین ترتیب ایده اصلی تأسیس این سازمان، ایجاد توازن در برابر گرایش‌های داخلی به سمت حمایت‌گرایی بود. به همین منظور نیز اعضای سازمان باید تعهد می‌کردند تا اقداماتی انجام دهند که تجارت به صورت آزاد برقرار باشد و اقدامات دولت‌ها در گرایش به حمایت از تجارت و تولید داخلی و ملی‌گرایی اقتصادی و تجاری به حاشیه رانده شود. (ساعی، ۱۳۹۷: ۱۱۲) در نتیجه این مذاکرات، «موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت (گات)»^۲ در سال ۱۹۴۷ به امضاء رسید. امضاء کنندگان گات بصورت موازی منشور سازمان تجاری بین‌المللی^۳ (منشور هاوانا) را نیز پیگیری می‌کردند و در گات نیز ملحوظ شده بود که در صورت تأسیس سازمان، بخشی از تعهدات گات معلق شود. منشور سازمان تجاری بین‌المللی نیز چند ماه بعد و در سال ۱۹۴۸ به امضاء رسید. (شیروی، ۱۳۹۲: ۹۱) سرانجام پس از هشت دوره مذاکره شاهد تأسیس سازمان جهانی تجارت به موجب معاهده‌ای است که در سال ۱۹۹۴ منعقد شده است. آنچه از پنج

1. Maastricht Treaty (1991)
2. European Union (EU)
3. General Agreement on Tariffs and Trade (GATT)
4. International Trade Organization (ITO)

دور مذاکراتی نخست استنباط می‌شود، نبود انسجام کامل در دستیابی به اهداف مورد نظر در این ادوار است. بحران‌های سیاسی برآمده از دوران پساجنگ جهانی و شروع جنگ سرد نیز می‌تواند از مواردی به شمار رود که قدرت‌های بزرگ خصوصاً ایالات متحده را وارد چالش جدی نموده است. برای مثال، وقوع جنگ کره و آغاز جنگ ویتنام که هر دو در سایه تهدیدات و کشمکش‌های ایدئولوژیک لیبرالیستی در برابر کمونیسم بوجود آمدند مقارن با این دوران است اما در مقابل به نظر می‌رسد تثبیت ساختار اقتصادی لیبرالیستی در بلوک غرب و گرایش برخی از کشورهای درحال توسعه به تجارت آزاد در دور مذاکرات کندی که اولین تلاش بزرگ برای آزادسازی جهانی تجارت تلقی می‌شود؛ از دلایل اصلی موفقیت مذاکرات و ایجاد تعهدات جدید تجاری در عرصه بین‌المللی بوده است. (قنبری جهرمی، ۱۳۹۰: ۳۱۸) مذاکرات دور توکیو نیز در حد توان خود، تعهداتی به دولت‌های طرف عضو ایجاد نمود اما گرایش به سیاست‌های حمایت‌گرایانه، نشان داد که دولت‌ها اگرچه بدنیاال آزادسازی تجارت و اعمال مقرراتی هستند که منجر به سهولت در تجارت بین‌المللی شده و سیاست‌های لیبرالیستی را تعقیب نمایند؛ اما به تناسب شرایط اقتصادی جهانی، قواعد و مقررات تجارت آزاد نیز در بهترین حالت، به سمت حمایت‌گرایی و ناسیونالیسم اقتصادی تغییر یابند یا در بدترین حالت، نادیده انگاشته شده و تا زمان رفع بحران اجرا نشوند. به عبارت دیگر، در این دور شاهد تلفیق نگرش لیبرالیستی و مرکانتلیستی بین دولت‌های عضو هستیم. سرانجام قواعد و مقررات سند نهایی دور اروگوئه، هنجارهای نهادین تجارت بین‌الملل در نظم جهان کنونی را بوجود آورده است که کلیه اصول و قواعد لیبرالیستی طرفدار تجارت آزاد در آن مورد تأکید قرار گرفته است و معاهدات و موافقتنامه‌های ذیل سازمان نیز اساس و مبنای اصلی مقررات حقوق بین‌الملل تجارت را شامل می‌شوند.

نتیجه‌گیری

معاهدات بین‌المللی از آغاز تاکنون با انگیزه‌ها و وظایف گوناگونی به عنوان یک نهاد مستقل در روابط بین‌الملل به کار گرفته شده‌اند. هرچند در آغاز کار و ابتدائاً برای جلوگیری از وقوع جنگ‌ها یا پس از پایان جنگ‌ها و به منظور صلح منعقد می‌شده‌اند، اما

رفته‌رفته و با توسعه و پیشرفت تدریجی روابط بین‌المللی، هدف از انعقاد معاهدات بین‌المللی نیز تغییر یافته و با رشد تجارت و صنعت، رویکردهای اقتصادی و مالی نیز بر انگیزه انعقاد معاهدات بین‌المللی فیما بین بازیگران دولتی اضافه شد. همزمان با ظهور عقاید و باورهای مرکانتلیستی در قرن پانزدهم، محور معاهدات منعقد شده بین‌المللی نیز در چارچوب رویکرد ملی‌گرایانه و مرکانتلیستی پایه گذاری شد. پس از آن نیز در سده‌های بعد و با ظهور تئوری‌های لیبرالیستی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مسیر معاهدات منعقد شده هدف این معاهدات هم در راستای تحقق اهداف لیبرالیستی دولت‌ها تنظیم گردیده‌اند. بنابراین، هر زمان که وجه غالب رهیافت‌های اقتصادی بین‌المللی، ملی‌گرایی و مرکانتلیسم بوده، معاهدات بین‌المللی مهم نیز در راستای این جهت‌گیری ثبت و ضبط شده‌اند و هر زمان که رهیافت لیبرالیسم به عنوان نقش محوری اقتصاد سیاسی بین‌المللی ظاهر شده است، معاهدات بین‌المللی در راستای این تئوری منعقد گردیده‌اند. چراکه جامعه بین‌المللی علی‌الخصوص دولت‌های بزرگ، با تغییر نگرش اقتصادی خودشان از مرکانتلیسم لیبرالیسم، ساختار ماهوی و مفاد تعهدات خودشان را تغییر داده و همراستا با رویکرد اقتصادی خود تنظیم نموده‌اند. برای مثال تا زمانی که رویکرد مرکانتلیستی بر اقتصاد بین‌الملل حاکم است، ما شاهد معاهداتی هستیم که تعهدات آن همسو با اصول مرکانتلیستی است و عموم معاهدات با هدف صلح و تقسیمات مرزی و حاکمیتی منعقد می‌شوند، اما از زمانی که رفته رفته مرکانتلیسم جای خود را به لیبرالیسم داد، معاهداتی که به تصویب دولت‌ها رسیده است، با مواد و مفاد منعقد شده‌اند که نماینده ارزش‌های لیبرالیستی بوده و در جهت تسهیل تجارت آزاد و رفع موانع تجاری و اقتصادی است. اما با این حال بطور قطع نمی‌توان لیبرالیستی یا مرکانتلیستی بودن رویکرد را بطور منحصر در علت و انگیزه‌های شکل‌گیری معاهدات به شمار آورد و ممکن است بطور تلفیقی هر دو رویکرد وجود داشته باشند. همین روند در سال‌های بعد نیز ممکن است وجود داشته باشد و به نظر می‌رسد در دهه‌های آتی رویکرد مرکانتلیسم و لیبرالیستی و سوسیالیستی بطور تلفیقی در انگیزه انعقاد معاهدات بین‌المللی نقش ایفاء نماید.

منابع

- اسمیت، روی اچ؛ الانیس، عماد؛ و فاراندس، کریستوفر. (۱۳۹۴). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سده بیست و یکم؛ موضوع‌ها و تحلیل‌های معاصر*. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و روح الله طالبی آرانی. چ دوم، تهران: نشر مخاطب. (نشر اثر اصلی ۱۳۹۲).
- بالام، دیوید؛ و وست، مایکل. (۱۳۹۷). *درآمدی بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل*. ترجمه‌ی احمد ساعی و عبدالمجید سیفی. چ دوم، تهران: نشر قومس.
- بیگ زاده، ابراهیم. (۱۳۹۱). *حقوق سازمان‌های بین‌المللی*. چ دوم، تهران: انتشارات مجد. (نشر اثر اصلی ۱۳۸۹)
- توماس لارسون؛ و اسکیدمور، دیوید. (۱۳۹۳). *اقتصاد سیاسی بین‌الملل تلاش برای کسب قدرت و ثروت*. ترجمه‌ی احمد ساعی و مهدی تقوی. چ ششم، تهران: نشر قومس.
- چیت ساز، محسن. (۱۳۸۹). «سازمان ملل متحد و آرمان‌های توسعه از رؤیا تا واقعیت». *دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه*، ۲۴(۳)، صص ۷۱۱-۷۳۴.
- حاجیان پور، حمید. (۱۳۸۸). «بررسی تعامل اندیشه‌های اقتصادی و دگرگونی‌های سیاسی - اجتماعی سده پانزده تا هجده میلادی». *تاریخ پژوهان*، (۱۸).
- دادمهر، هادی. (۱۳۹۳). «حقوق بین‌الملل در برابر روابط بین‌الملل؛ بررسی میان رشته ای مفهوم اعتبار». *مطالعات میان رشته ای در علوم انسانی*، دوره ششم، (۴ (پیاپی ۲۴)).
- شجاعی دیوکلائی، سیدحسین؛ و شعبانی، امامعلی. (۱۳۹۰). «بحران اقتصادی ۱۹۲۹؛ پیامدها و واکنش‌ها در ایران». *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ*، ۲(۸)، صص ۶۷-۴۷.
- شیروی، عبدالحسین. (۱۳۹۲). *حقوق تجارت بین‌المللی*. ویرایش دوم. تهران: سازمان مطالعه و تدوین (سمت).
- صفوی، سیدحمزه؛ باقری، ابراهیم؛ و نورعلی‌وند، یاسر. (۱۳۹۷). «قدرت هنجاری و دیپلماسی فرهنگی اتحادیه اروپا (کاربست آن در قبال جمهوری اسلامی ایران)». *مطالعات فرهنگ - ارتباطات*، ۷۳(۱۹)، صص ۱۹۵-۲۲۱.
- طلایی، فرهاد. (۱۳۹۱). *حقوق سازمان‌های بین‌المللی*. چ دوم، تهران: انتشارات جنگل.

قنبرلو، عبدالله. (۱۳۹۳). «مبانی و مولفه های مفهومی اقتصاد سیاسی بین الملل». *جستارهای سیاسی معاصر*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، (شماره دوم)، صص ۸۷-۱۱۰.

قنبری جهرمی، محمدجعفر؛ و صادقی زیازی، حاتم. (۱۳۹۰). «قواعد حاکم بر مجوز واردات در چارچوب مقررات سازمان تجارت جهانی». *تحقیقات حقوقی*، ۷(۰)، صص ۳۳۱-۳۱۰.

کلازک، باری. (۱۳۹۴). *اقتصاد سیاسی تطبیقی*. ترجمه‌ی عباس حاتمی. چ دوم، تهران: انتشارات کویر.

کیت، کلی اس. پیس. (۱۳۹۴). *سازمان های بین المللی*. ترجمه‌ی حسین شریفی طرازکوهی. چ چاپ سوم، تهران: بنیاد حقوقی میزان. (نشر اثر اصلی ۱۳۸۴) لوفنلد، آندریاس اف. (۱۳۹۰). *حقوق بین الملل اقتصادی*. ترجمه‌ی محمد حبیبی مجنده. چ اول، تهران: انتشارات جنگل.

نقی زاده، محمد. (۱۳۹۱). «کمپلکس وال استریت، صندوق بین المللی پول و اجماع واشنگتن». *مطالعات جهان*، ۳(۱)، صص ۷-۳۲.

نقیب زاده، احمد. (۱۳۸۳). «بازخوانی نظم برخاسته از معاهدات و ستفالی». *فصلنامه سیاست - مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، ۶۵، صص ۲۱۴-۱۸۷.

والاس، ربکا؛ و ارتگا، الگا مارتین. (۱۳۹۲). *حقوق بین الملل*. ترجمه‌ی سیدقاسم زمانی و مهناز بهراملو. ویرایش سوم. چ چهارم، تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های حقوقی شهردانش.

Aust, Anthony. (2010). *Handbook of International Law* (Second). New

.York: Cambridge University Press

Bederman, David J. (2008). *Globalization and International Law* (1st edition). New York: Palgrave Macmillan.

Chapman, Tim. (1998). *The Congress of Vienna 1814-1815* (1 edition). Routledge.

Clapham, J. H. (1936). *The Economic Development of France and Germany 1815-1914* (4th edition). Cambridge University Press.

Cohn, Theodore H. (2012). *Global Political Economy: Theory and Practice* (6th Edition). New York: Pearson Education.

- Croxton, D. (2013). *Westphalia: The Last Christian Peace*. Palgrave Macmillan US.
- De Gross, Beatrice. (2018). "The Peace of Westphalia also had its dark side." Retrieved April 13, 2019, from https://www.eurekalert.org/pub_releases/2018-09/coe-po091918.php
- Fabbricotti, Alberta. (2016). *The Political Economy of International Law: A European Perspective*. Cheltenham, UK: Edward Elgar Pub.
- Fassbender, Bardo; & Peters, Anne. (2012). *The Oxford Handbook of the History of International Law* (First). London: Oxford University Press.
- Frieden, Jeffrey .A; & Lake, David A. (2003). *International Political Economy; Perspectives on Global Power and Wealth* (Forth Edition). London: Routledge.
- Froese, Marc D. (2018). *Sovereign Rules and the Politics of International Economic Law*. London ; New York: Routledge.
- Geenens, Raf; & Rosenblatt, Helena (eds.). (2012). *French Liberalism from Montesquieu to the Present Day* (1st edition). Cambridge University Press.
- Henn, Peter. (2015, March 9). "Britain FINALLY pays off last of First World War debt as George Osborne redeems £1.9bn. Retrieved May 23, 2019, from <https://www.express.co.uk/news/uk/562830/First-World-War-debt-paid-off>
- Johnston, Mattew. (2018). A Brief History of International Trade Agreements. Retrieved May 23, 2019, from <https://www.investopedia.com/articles/investing/011916/brief-history-international-trade-agreements.asp>
- Klabbers, Jan. (2013). *International Law*. New York: Cambridge University Press.
- Kwan, Jonathan. (2017). The Congress of Vienna, 1814-1815: diplomacy, political culture and sociability. *Historical Journal*, ((04) 60), 1125-1146. <https://doi.org/10.1017/S0018246X17000085>
- Lovejoy, Paul E. (2000). *Transformations in Slavery: A History of Slavery in Africa (African Studies)* (3rd Edition). New York: Cambridge University Press.
- Neiberg, Michael S. (2017). *The Treaty of Versailles: A Concise History* (1 edition). New York: Oxford University Press.
- Palmer, R. R.; & Colton, Joel. (1964). *A History of the Modern World*. (A. A. Knopf, ed.) (2nd edition). Alfred A. Knopf.
- Paul, Darel E.; & Amawi, Abla (eds.). (2013). *The Theoretical Evolution of International Political Economy, Third Edition: A Reader* (3 edition). Oxford University Press, Usa.
- U.S. Congressional Documents and Debates. (n.d.). A Century of Lawmaking for a New Nation, 1774 - 1875. The Library of Congress.